



Investigation in the Relation between Philosophy and Literature in Shafii Poems (with Emphasis to Existentialism)

Yagub Noruzi¹ | Askar Babazadeh Aghdam² | Majid Mohammadi³

1. Corresponding Author, Assistant Professor of Persian Language and Literature Dept, University of Islamic Azad University, Maku branch, Iran. E-mail: noruziyagub@yahoo.com
2. Assistant Professor of Department of Arabic language and literature, University of Mystery and Quran Studies, Qom, Iran. E-mail: babazadeh@quran.ac.ir
3. Assistant Professor of Department of Arabic Language and Literature, University of Razi, Kermanshah, Iran. E-mail: m.mohammadi@razi.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:

Received: 19 December 2020

Received in revised form:
22 February 2021

Accepted: 03 March 2021

Keywords:

Comparative Literature,
philosophy,
Existentialism,
Shafii Kadkani,
Poem.

ABSTRACT

although the philosophy and literature each other belong to the other branches of science and art and these two branches have a different purpose when literature have a aesthetic fiction and philosophy follow the discovery of knowledge but have a some relation between these two. Literature some time be Reflection of philosophical concepts and poets for a thematic richness of his arts embellish poems with a philosophical ideas. in the other hand poets as a Thoughtful people, bring his philosophic point views in his poems. In this article in addition to above topics, will discuss about shafii kadkanis philosophic point views. And will try bring his view of points about man, existence, meaning of life, determinism and authority, philosophical release and some other related topic. In the end we came to the conclusion that this point views result to the richness of his poem. This thoughts widespread in Shafii kadkani poems and who bring thoughts about humanism, existence, freedom and etc in his poems that shows his existentialist Thoughts.

Cite this article: Noruzi, Y., Babazadeh Aghdam, A., Mohammadi, M. (2022). Investigation in the Relation between Philosophy and Literature in Shafii Poems (with Emphasis to Existentialism). *Research in Comparative Literature*, 12 (2), 151-172.



© The Author(s).

Publisher: Razi University

DOI: [10.22126/JCCL.2021.6003.2213](https://doi.org/10.22126/JCCL.2021.6003.2213)



صدى الفلسفة في شعر محمد رضا شفيعي كدكني (على أساس النزعة الوجودية)

يعقوب نوروزي^١ | عسكر بابازاده اقدم^٢ | مجيد محمدي^٣

١. الكاتب المسؤول، أستاذ مساعد في قسم اللغة الفارسية وآدابها، فرع ماکو، جامعة الإسلامية الحرة، ماکو، إيران. رايانامه: noruziy agub@yahoo.com

٢. أستاذ مساعد في قسم اللغة العربية وآدابها، جامعة علوم و تعاليم القرآن الكريم، قم، إيران. رايانامه: babzadeh@quran.ac.ir

٣. أستاذ مساعد في قسم اللغة العربية وآدابها، كلية الآداب والعلوم الإنسانية، جامعة رازي، كرمانشاه، إيران. العنوان الإلكتروني: m.mohammadi@razi.ac.ir

معلومات المقال	الملخص
نوع المقال: مقالة محكمة	على رغم من أن الفلسفة والأدب يتيمان إلى مجالين مختلفين في العلم والفن؛ يهدف أحدهما كشف العلم والآخر الجمال والمتعة. لاتزل هناك علاقات بينهما. الأدب في بعض الأحيان يكون مشهد الأفكار الفلسفية وتبيينها. والشعراء والكتاب يستعملون هذه الأفكار في آثارهم ثراء لأعمالهم العلمية والأدبية. بينما تحتاج الفلسفة باللغة والأدب لسهولة إنتقاله وتكون الأفكار الفلسفية في جرّ اللغة الأدبية أكثر جمالا ومتعة. في هذا المقال بعد دراسة الطاقة بين الفلسفة والأدب نناقش الأفكار الفلسفية للشفيعي كدكني إعتقاداً على الوجودية. قد دخل آراء الوجودية على نضاق واسع في قصائد الشفيعي وفي كثير من الأحيان أعطت هذه الافكار معنى لبعض قصائد الشاعر وقد طوّر الشّعر فكره الفلسفية في هذه القصائد. قد سببت النظرات الفلسفية للشفيعي مثل إنسانية والحيوة الفلسفية والتمني من الإنسان والأختيار والحرية ثراء في مضمون أشعاره. إنّ منهج المبحث الحاضر وصفيّ -تحليليّ وقد حاول الكاتب بأن يستخرج من النصّ تجليات الأفكار الفلسفية في قصائد الشفيعي الكدكني ويناقش فيها؛ والحاصل من المقالة هو إنّ النظر الوجودية والوجودية تحتل جزوا هاماً من النهج الفلسفي للشفيعي وهو أحد مبادئ هذه المدرسة الفكرية، مثل استخدام حرية الإنسان والالتزام والمسؤولية والإرادة والاختيار... للثراء في فعوى شعره وإضفاء لون فلسفي على بعض قصائده.
الوصول: ١٤٤٢/٥/٤	
التنقيح والمراجعة: ١٤٤٢/٧/١٠	
القبول: ١٤٤٢/٧/١٩	
الكلمات الدلالية:	
الأدب المقارن،	
الفلسفة،	
الوجودية،	
الشفيعي الكدكني،	
الشعر.	

الإحالة: نوروزي، يعقوب؛ بابازاده اقدم، عسكر؛ محمدي، مجيد (١٤٤٤). صدى الفلسفة في شعر محمد رضا شفيعي كدكني (على أساس النزعة الوجودية). بحوث

في الأدب المقارن، ١٢ (٢)، ١٥١-١٧٢.



© الكتاب.

النشر: جامعة رازي

DOI: [10.22126/JCCL.2021.6003.2213](https://doi.org/10.22126/JCCL.2021.6003.2213)



بازتاب فلسفه در شعر شفیعی کدکنی (براساس رویکرد اگزیستانسیالیسم)

یعقوب نوروزی^۱ | عسگر بابازاده اقدم^۲ | مجید محمدی^۳

۱. نویسنده مسئول، استادیار زبان و ادبیات فارسی، واحد ماکو، دانشگاه آزاد اسلامی، ماکو، ایران. رایانامه: noruziy agub@yahoo.com

۲. استادیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم، قم، ایران. رایانامه: babzadeh@quran.ac.ir

۳. استادیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران. رایانامه:

m.mohammadi@razi.ac.ir

چکیده

اطلاعات مقاله

نوع مقاله: مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۹/۲۹

تاریخ بازنگری: ۱۳۹۹/۱۲/۴

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۲/۱۳

واژه‌های کلیدی:

ادبیات تطبیقی،

فلسفه،

اگزیستانسیالیسم،

شفیعی کدکنی،

شعر.

فلسفه و ادبیات هرچند متعلق به دو حوزه متفاوت علم و هنر هستند که هدف یکی کشف دانش و دیگری خلق زیبایی و لذت بخشی است، با این همه ارتباط‌هایی نیز بین این دو حوزه وجود دارد. ادبیات گاهی جلوه افکار و اندیشه‌های فلسفی و تفسیر و تبیین این افکار می‌شود و شاعران و نویسندگان برای غنائی معنایی و محتوایی آثار خود افکار فلسفی را در آثار خود وارد می‌کنند و هم‌زمان، فلسفه برای سهولت انتقال، به زبان ادبیات و هنر نیاز دارد. افکار فلسفی در قالب زبان ادبی دل‌نشین‌تر و زیباتر، قابل بیان است. در نوشتار پیش رو پس از بحثی درمورد رابطه فلسفه و ادبیات به بحث درمورد افکار فلسفی شفیعی کدکنی با تکیه بر اگزیستانسیالیسم پرداختیم. دیدگاه‌های وجودی در اشعار شفیعی کدکنی به‌شکلی گسترده وارد شده است و این اندیشه‌ها در بسیاری موارد بر پاره‌ای از اشعار شاعر، نظام و وحدت معنایی بخشیده است و شاعر، فکری فلسفی را در این اشعار پرورده است. دیدگاه‌های فلسفی شفیعی همچون اومانسیم، آزادی فلسفی، و نهادگی انسان، حق انتخاب و آزادی انسان و... سبب غنای محتوایی و اندیشگی اشعار او شده است. روش پژوهش حاضر توصیفی-تحلیلی است و تلاش شده است تا نمودهای اندیشه‌های فلسفی در اشعار شفیعی کدکنی، از متن استخراج شده و مورد بحث و بررسی قرار گیرد. نتایج پژوهش حاضر، نشانگر این است که اگزیستانسیالیسم و دیدگاه‌های اگزیستانسیالیستی بخش قابل توجهی از رویکرد فکری شفیعی کدکنی را به خود اختصاص داده و او از اصول این مکتب فکری همچون؛ آزادی انسان، تعهد و مسئولیت، اختیار و انتخاب، انسان‌گرایی و... در جهت غنای محتوایی شعر خود بهره برده و به برخی اشعار خود، رنگی فلسفی زده است.

استناد: نوروزی، یعقوب؛ بابازاده اقدم، عسگر؛ محمدی، مجید (۱۴۰۱). بازتاب فلسفه در شعر شفیعی کدکنی (براساس رویکرد

اگزیستانسیالیسم). کلوژن نامه ادبیات تطبیقی، ۱۲ (۲)، ۱۵۱-۱۷۲.



© نویسندگان.

ناشر: دانشگاه رازی

DOI: [10.22126/JCCCL.2021.6003.2213](https://doi.org/10.22126/JCCCL.2021.6003.2213)

۱. پیشگفتار

۱-۱. تعریف موضوع

سخن گفتن در رابطه فلسفه و شعر در نگاه اول چندان منطقی به نظر نمی‌رسد؛ زیرا یکی از این دو متعلق به حوزه خیال و دیگری متعلق به حوزه عقل است. ابزار کار شاعر و فیلسوف هم متفاوت‌اند؛ ولی نباید چنین تصویری داشت که شعر منهای فلسفه است یا در شعر موضوعات فلسفی مطرح نمی‌شود، زیرا همان‌طور که ارسطو نیز گفته است شعر در حد خود فلسفی‌تر از بسیاری علوم و هنرهای دیگر است. شعر حقایق کلی و عمومی را به تصویر می‌کشد و «فلسفی‌تر و جدی‌تر از تاریخ است، زیرا شعر به حقایق کلی می‌پردازد و حال آنکه تاریخ حقایق خاص و معین را به دست می‌دهد.» (ارسطو، ۱۳۴۳: ۱۲۸)

سیدنی نیز سخن ارسطو را بسط داده و گفته است «شعر با حقیقت عام سر و کار دارد و حال آنکه تاریخ با حقیقت خاص» (دیچز، ۱۳۷۳: ۱۴۵) و بدین شکل می‌توان گفت که سهم شعر از تفکر فلسفی، فراتر از برخی علوم دیگر است. شاعران، جوهر زمان خود را درک می‌کنند و در سطحی بالاتر از مردم عامی و عادی می‌اندیشند؛ درحقیقت می‌فلسفند و در این نقطه، با فیلسوفان یکی می‌شوند. اوانامونو می‌گوید: «فیلسوفان و شاعران برادران توأمان‌اند.» (اوانامونو، ۱۳۹۴: ۴۸)

شاعران آنگاه که بینش خود را نسبت به جهان و آفرینش و شیوه زندگی و وجود و... مطرح می‌کنند، فیلسوفانی نکته‌سنج هستند با این تفاوت که فیلسوفان با زبان علم در پی تبیین و تفسیر این حقایق هستند و شاعران با زبان هنر و ادبیات. درست است که هدف مستقیم شعر آن‌چنان‌که دیچز از منتقدان غربی نیز گفته لذت است نه حقیقت (دیچز، ۱۳۷۳: ۱۸۰) ولی هنر شعر نیز در بسیاری موارد خود را محدود به لذت‌بخشی صرف نمی‌کند و از حقایق در آن سخن می‌رود و همین خصلت است که به هنر جذابیت می‌دهد و عکس این هم صادق است یعنی هنر اگر هم‌زمان انعکاس واقعیت‌های خارجی باشد، ویژگی لذت‌بخشی خود را از دست خواهد داد و اگر هنر با ارائه کامل و صدیق یک نقش واقعی خود را محدود به تکرار طبیعت کند امری بیهوده و لغوی انجام داده است (وزیری، ۱۳۲۹: ۱۰۳).

شاعران بزرگ در بسیاری موارد، فلسفه و جهان‌نگری خاص خود را دارند. آن‌سان که ما در اشعار شاعران بزرگ سنتی خود همچون خیام، حافظ و مولانا و... می‌بینیم که چه هنرمندانه و زیبا، حقایق فلسفی را در کلامی ادبی، گیرا و تأثیرگذار بیان داشته‌اند. بسیاری از شاعران و ادبا و نویسندگان، سخن خود را به محتوایی فلسفی مزین می‌کنند. نمونه این آثار، آثار کافکا، داستایوسکی، تولستوی، میلان کوندرا و... در ادبیات غرب است که هر کدام با زبان ادبیات، در پی تبیین و تفسیر موضوع فلسفی خاصی هستند یا در مورد

فلسفه زندگی، وجود، انسان و بسیاری از موضوعات فلسفی دیگر در رمان‌ها و داستان‌های خود بحث می‌کنند.

از سوی دیگر، ادبیات برای ترویج مفاهیم فلسفی به یاری فیلسوف می‌آید. وقتی یک نظریه فلسفی شکل می‌گیرد، برای اقناع مخاطب به قالب‌ها و اشکال ادبی نیاز است. ادبیات برای فلسفه نیز همچون دیگر نظریات، مفهومی انتقال‌دهنده دارد. در طول تاریخ نیز چنین بوده است و وظیفه انتقال افکار و نظریات برعهده ادبیات بوده است. چنانکه وقتی سوسیالیسم به وجود می‌آید یکی از محمل‌های رشد و رواج آن رمان‌های سوسیالیستی می‌شود یا در آثار نویسندگان و ادیبان و شاعرانی مانند گوته، کامو، موریس بلانشو، داستایووسکی، کافکا، تولستوی، فاکتر، ناباکوف و کوندرا و...

آمیختگی ادبیات با اگزستانسالیسم نیز گسترده است و ادبیات در حقیقت، نوعی فلسفه اگزستانسیال است پیش از آنکه این مکتب شکل بگیرد؛ زیرا شاعران پیش و بیش از همه به مسئله وجود انسانی پرداخته‌اند. آنچه ذهن شاعران را مشغول کرده، هستی و وجود و جهان با تمام ابعاد ناشناخته آن است و شاعران با بینش شهودی خود سعی در ارائه دریافت و ادراکی از این مفاهیم فلسفی داشته‌اند اگرچه این دریافت، بیشتر دریافتی با تکیه بر شهود بوده است و نه خرد و عقلانیت محض. ادبیات فلسفه‌ای غیر سامانمند است. میلان کوندرا، در مطرح‌شدن مباحث وجودی در رمان می‌نویسد: «انحراف هنر رمان از جاذبه روان‌شناسانه (وارسی شخصیت‌ها) به سوی تحلیل هستی‌شناسانه (تجزیه و تحلیل موقعیت‌هایی که سویه‌های اصلی وضعیت انسان را روشن می‌کند) بیست یا سی سال پیش از اینکه مُد اگزستانسالیسم اروپا را فراگیرد به وقوع پیوست و نه با الهام از فیلسوفان، بلکه بر اثر منطق تکامل خود این هنر یعنی هنر رمان شکل گرفت.» (کوندرا، ۱۳۸۵: ۶۷)

این سخن، نشان از این دارد که ادبیات و شاخه‌های آن به‌شکلی ذاتی در پیوند با ذهن بشر و نیازهای فکری او هستند که گرایش به فلسفه و تلاش برای تحلیلی فلسفی از پدیده‌ها نیز در این راستاست. فلسفه به چون و چرایی ادبیات می‌پردازد. گاه رهنمود می‌دهد و چارچوب تعیین می‌کند و اهداف و کارکردها و روش‌های ادبیات را مشخص می‌نماید و در همین راستا ادبیات هم کمک کار فلسفه می‌شود و با مطرح‌شدن مباحث فلسفی و حقایق فلسفی در قالب ادبیات و زبان دل‌نشین ادبی به آسانی قابلیت انتقال می‌یابد. دیدگاه‌های فلسفی در جهت‌دهی به ادبیات و تعیین مسیر جریان‌ها و مکاتب ادبی مؤثر بوده‌اند و در کنار این، ادبیات را نیز ابزاری برای نشر و انتشار خود قرار داده‌اند و می‌توان گفت که رابطه‌ای دوسویه بین این دو بوده است. ایده‌های فلسفی به‌شکلی گسترده در ادبیات نمود یافته‌اند و پشتوانه فکری و فلسفی غنی در

بسیاری موارد به بقا و جاودانگی آثار ادبی کمک کرده است.

در ادبیات فارسی نمونه‌های بسیاری از آثار را داریم که عامل بقای آن‌ها ژرفای اندیشه و تفکرات فلسفی مطرح شده در آن‌هاست و بی‌وجود این اندیشه‌ها، آثاری پوچ و بی‌مغز خلق می‌شدند که چنگی به دل نمی‌زدند و قبول خاطر نمی‌یافتند. رمان‌نویسان بسیاری در اروپا، گیرایی سخن خود را مدیون همین افکار فلسفی مطرح شده در آثارشان و تفسیر و تبیین این افکار هستند و این جریان (مطرح شدن فلسفه در ادبیات) تا حدی پیش رفته که به خلق نوعی رمان به نام «رمان فلسفی» انجامیده است که «در انگلستان، بهترین نمونه از این لحاظ شاید دیکنز باشد و در فرانسه می‌توان به ویکتور هوگو اشاره کرد، ولی بیش از همه باید از بالزاک و استاندال و فلوربر و بعد در مکتب اصالت طبیعت از امیل زولا یاد کرد؛ البته در فرانسه، اصطلاح رمان فلسفی بیشتر از اواسط قرن بیستم است که با صراحت و به‌عنوان نوعی خاص از ادبیات رایج شده است؛ که از مدافعان آن ژان پل سارتر و سیمون دوبووار و تعداد زیادی از نویسندگان اواسط آن قرن بوده‌اند.» (مجتهدی، ۱۳۸۷: ۱۰۲)

این گروه به کمک رمان، سعی داشته‌اند موضع فکری خود را اثبات کنند و مطرح شدن افکار فلسفی در ادبیات نشانگر عمق تأثیر اندیشه‌های متداول روزگار بر پیکره ادبیات بود. این ثبت تفکرات فلسفی در ادبیات نشان‌دهنده عمق پیوندی بود که میان آن دو وجود دارد. دانش و هنر، چونان شرایط اجتماعی و محیطی و تربیتی، از یک سو در ظهور جهان‌بینی‌های فلسفی مؤثرند و از سوی دیگر خود متأثرند و مؤید به جهان‌بینی‌های فلسفی. خیام، فردوسی یا نظامی در قالب شعر، نگاه خود به جهان و مسائل هستی را نیز انعکاس داده‌اند و در قالب شعر آنچه ظهور یافته جهان‌نگری و فلسفه خاص هر کدام از این شاعران است و در پس کلیت آثار، آنچه چهره می‌نماید تفکر و فلسفه‌ای واحد و مخصوص به خود است که در جزء جزء اثر رسوخ کرده است. ناصر خسرو، نگرش‌های خاص خود را در شعرش وارد می‌کند و شعر حافظ، نمود فلسفه اندیشی او می‌شود و به این شکل مشخص می‌گردد که شعر شاعران تا چه حد در پیوند با ذهن و عالم فکری آنان است. همچنین، فلسفه هیچ‌گرایی^۱ و فلسفه وجود‌گرایی^۲ بود که به آلبر کامو، نویسنده فرانسوی سده بیستم، در نوشتن داستان‌هایی چون بیگانه، طاعون، انسان طاعنی، سقوط و... الهام می‌بخشید.

پدید آمدن مکاتب فلسفی متفاوت از قبیل ایدئالیسم، پوزیتیویسم، اگزیستانسیالیسم، نهیلیسم، اومانیزم و... و موضوعات گوناگون فلسفی در دوره‌های مختلف، همچون انسان‌محوری، طبیعت‌محوری، عقل‌محوری و... سبب شده است که این موضوعات و مضامین در حوزه ادبیات نیز مستمسکی برای کار ادبی، نویسندگی

1. Nihilism
2. Existentialism

و شاعری قرار گیرد. از جمله تأثیرات مضمون آفرینی، بدین شکل می‌توان به تغذیه فکری ادبا و نویسندگانی اشاره کرد که این مفاهیم و مضامین فلسفی را دست‌مایه کار خود قرار داده‌اند و از آن متأثر بوده‌اند و سبب شده است تا از این رهگذر مبانی فکری و عقلی خود را حتی در نوشتن دیگر آثار ادبی بارورتر نمایند و به غنا و ژرفای مفاهیم عالی ادبی و مضامین آن کمک شایانی کنند.

شاعران بزرگ و برجسته معاصر ایران و جهان، رویکردهای فلسفی متفاوتی به جهان و پیرامون خود داشته‌اند که بیشتر ناشی از شرایط اجتماعی و استعدادهای فردی مختلف بوده است. از فرهنگ شرق دور گرفته تا اندیشه‌های فلسفی روز دنیای غرب، از اندیشه‌های بودا گرفته تا دکارت و نیچه و دریدا، شفیعی کدکنی از جمله این شاعران است که شعرش خالی از تفکرات فلسفی نیست. اگرچه نمی‌توان شفیعی را شاعری فیلسوف‌نامید و موضوعات فلسفی در قیاس با موضوعات سیاسی و اجتماعی در شعر او کم است؛ با این حال، در شعر او می‌توان نشانی از تفکرات فلسفی یافت که شعر او را گیرا و تأثیرگذار کرده‌اند. آگزیستانسیالیسم یکی از این رویکردهای فلسفی است که در شعر معاصر فارسی و شعر شفیعی کدکنی، نمود یافته و شفیعی کدکنی نیز از باورمندان به این رویکرد فلسفی است و در شعر او می‌توان جلوه‌های عدیده‌ای از اصول این مکتب فلسفی را دید.

تأکید به اومانیسم و انسان‌گرایی و انسان را معیار و محور قراردادن، وجود فی‌نفسه و لئفسه که در مورد تفاوت وجود انسان و سایر موجودات مورد توجه آگزیستانسیالیست‌ها بوده، آزادی انسان، انسان و شدن (تقدم وجود بر ماهیت)، انسان و وانهادگی، تأکید بر انتخاب و اختیار، معنا و ارزش زندگی، تعهد و مسئولیت مجموعه دیدگاه‌های مرتبط با این رویکرد فلسفی‌اند که در مقاله حاضر مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار خواهند گرفت. این مقاله با بررسی و تجزیه و تحلیلی رویکردهای آگزیستانسیالیستی در شعر شفیعی کدکنی، در پی پاسخ به این پرسش است که نمود چه ابعادی از این رویکرد فلسفی در شعر شاعر برجسته بوده است و او چگونه این دیدگاه‌های فلسفی را در شعر خود حل و هضم کرده است. روشی که برای پژوهش حاضر انتخاب شده، روش توصیفی-تحلیلی است و مؤلفان سعی داشته‌اند با برگزیدن اشعاری از شاعر که گرایش به این رویکرد فلسفی در آن دیده می‌شود، شعر او را از این لحاظ مورد تجزیه و تحلیل قرار دهند.

۱-۲. ضرورت، اهمیت و هدف

بسامد بالای اندیشه‌های آگزیستانسیالیستی در شعر شفیعی کدکنی، سبب شد تا پژوهش حاضر را در این مورد صورت گیرد. این پژوهش ابعاد جدیدی از اندیشه‌های آگزیستانسیالیستی شفیعی کدکنی را مورد

بررسی قرار داده و در اشعار متفاوتی از این شاعر به جلوه‌های این تفکر پرداخته است. هدف از این پژوهش، شناساندن و معرفی هر چه بیشتر نقطه‌نظرها و دیدگاه‌های شفيعی و انطباق آن با فلسفه اگزیستانسیالیست است.

۱-۳. پرسش‌های پژوهش

- دیدگاه‌های اگزیستانسیالیستی چگونه در شعر شفيعی کدکني نمود یافته است؟

۱-۴. پیشینه پژوهش

پژوهش‌های مربوط به ادبیات تطبیقی در دهه‌های اخیر رشد چشم‌گیری داشته است و نویسندگان توانایی در این حوزه، قلم‌فرسایی کرده‌اند که از این نویسندگان پرکار می‌توان به علیرضا انوشیروانی، تورج زینی‌وند، حسن اکبری بیرق، جواد حدیدی، ویدا بزرگ‌چمی و... اشاره کرد. مقالات «ادبیات جهان: از اندیشه تا نظریه» (۱۳۹۰)، «ادبیات تطبیقی: ضرورت علمی و فرهنگی برای دانشگاه‌های ایران» (۱۳۹۱)، «آسیب‌شناسی ادبیات تطبیقی در ایران» (۱۳۸۹)، «سیر تحولات نظری ادبیات تطبیقی» (۱۳۹۱) از علیرضا انوشیروانی و چندین مقاله ارزشمند دیگر که سبب می‌شود تا این نویسنده پرکار از بنیان‌گذاران پژوهش‌های تطبیقی در ادبیات فارسی به‌شمار رود.

مقالات ارزشمند «آن‌سوی ماهیت ادبیات تطبیقی از دیدگاه ناقدان عرب» (۱۳۹۳)، «فقدان روش پژوهش در مطالعات تطبیقی ادبیات عربی و فارسی» (۱۳۹۱) و چندین مقاله دیگر از تورج زینی‌وند، مقالات «چشم‌انداز ادبیات تطبیقی غرب» (۱۳۸۹)، «کلّیت ادبیات تطبیقی» (۱۳۸۷) از ویدا بزرگ‌چمی و مقالات «ادبیات تطبیقی، سهم ادیبان در فرایند جهانی‌شدن» (۱۳۹۰)، «بررسی تطبیقی شعر و اندیشه فروغ فرخزاد و سیلویا پلات» (۱۳۸۸)، از حسن اکبری بیرق، مقالات «ادبیات تطبیقی، پیدایش و گسترش آن» (۱۳۵۱)، «شیوه‌های پژوهش در ادبیات تطبیقی» (۱۳۷۹) و چندین مقاله دیگر، از جواد حدیدی، نشان از شکوفایی پژوهش‌های ادبیات تطبیقی در دوره معاصر دارد.

پژوهش‌های بینارشته‌ای نیز بخشی از پژوهش‌های ادبیات تطبیقی است. ادبیات تطبیقی افزون بر تأثیر و تأثر شاعران و نویسندگان ادبیات جهان، ارتباط ادبیات با سایر علوم را نیز بررسی می‌کند. در دهه‌های اخیر، پژوهش‌های بینارشته‌ای در این مورد در ایران نیز گسترش یافته و از پژوهندگان جدی این عرصه می‌توان به علیرضا انوشیروانی با مقالاتی همچون «ادبیات تطبیقی و مطالعات بین‌رشته‌ای» (۱۳۹۵)، «مطالعات بینارشته‌ای ادبیات تطبیقی» و تورج زینی‌وند با مقاله «ادبیات تطبیقی: از پژوهش‌های تاریخی - فرهنگی تا مطالعات میان‌رشته‌ای» (۱۳۹۲) و چندین مقاله دیگر اشاره کرد.

در مورد رابطه ادبیات و فلسفه نیز به‌عنوان مطالعات بینارشته‌ای در حوزه ادبیات تطبیقی، کتاب‌ها و

مقالات چندی به نگارش درآمده است؛ از جمله کتاب‌های شناخته شده در این حوزه درآمدی بر فلسفه و ادبیات از اسکیلاس است که مرتضی نادری دره شوری آن را به فارسی ترجمه کرده است. در مورد مکتب آگزیستانسیالیسم نیز به عنوان مکتبی فلسفی، کتاب‌های ارزشمندی ترجمه و تألیف شده است که از مهم ترین این کتاب‌ها می‌توان به کتاب *آگزیستانسیالیسم و اصالت بشر* از سارتر، ترجمه مصطفی رحیمی؛ *فلسفه آگزیستانسیالیسم* از گابریل مارسل ترجمه شهلا اسلامی؛ کتاب *فلسفه‌های آگزیستانس و آگزیستانسیالیسم* تطبیقی از محمود نوالی اشاره کرد. کتاب ارزشمند دیگر در این مورد *آگزیستانسیالیسم و ادبیات معاصر ایران* از عیسی امن خانی است که جلوه‌های تفکر آگزیستانسیالیستی را در ادبیات معاصر فارسی، بازکاویده است. از جمله مقالاتی که در رابطه ادبیات و فلسفه نگارش یافته نیز می‌توان به مقالات «مقدمه‌ای بر رابطه ادبیات و فلسفه» (۱۳۹۰) از حسن اکبری بیرق و مریم اسدیان و «ادبیات و فلسفه» از عبدالعلی دستغیب اشاره کرد.

آگزیستانسیالیسم و اندیشه‌های وجودی در قالب مقالاتی در اشعار و آثار برخی از شاعران و رمان‌نویسان ایرانی نیز بررسی شده است. مقالات «آگزیستانسیالیسم در رباعیات خیام» (۱۳۹۵) از امین سرانجام و محترم محمدی؛ «ادبیات و فلسفه وجودی» (۱۳۸۷) از نسرین دخت خطاط و عیسی امن خانی؛ «بررسی و تحلیل مبانی آگزیستانسیالیسم در شعر سهراب سپهری» (۱۳۹۷) از امیرعباس عزیزی فر و همکاران و «بازتاب دیدگاه‌های وجودی بر اشعار و آراء احمد شاملو» (۱۳۹۱) از عیسی امن خانی را در این زمینه می‌توان نام برد. از مقالات دیگر که اندیشه‌های وجودی را در ادبیات فارسی بازکاویده‌اند می‌توان به مقالات «چوبک و اندیشه‌های وجودی» (۱۳۹۴) از فرامرز خجسته و جعفر فسایی، «نگاهی آگزیستانسیالیستی به بخش‌هایی از شاهنامه» (۱۳۸۷) از ابوالقاسم قوام و عباس واعظزاده، اشاره کرد.

در مورد اندیشه‌های آگزیستانسیالیستی شفیعی و ظهور آن در شعرش نیز مقالاتی همچون «آگزیستانسیالیسم و شفیعی کدکنی: نگاهی به اندیشه‌های وجودی در اشعار شفیعی کدکنی با تکیه بر شعر اضطراب ابراهیم» (۱۳۹۲) از عیسی امن خانی نگارش یافته که در آن ضمن اشاره به تأثیر آگزیستانسیالیسم در دوره پیش از انقلاب در ایران، تداوم این تفکر را در دوره‌های پس از انقلاب در شعر شفیعی کدکنی بیان داشته و با گرایش شفیعی به این مکتب فکری در دوره پس از انقلاب را جستجوی هویتی تازه در سال‌های پس از انقلاب دانسته است؛ سپس به اصلی ترین مفاهیم وجودی همچون حضور آشکار هستی، تجلی هستی از خلال مفاهیمی چون مرگ و آزادی و مرگ‌اندیشی، آزادی پرداخته و با تکیه بر شعر اضطراب ابراهیم به تبیین و تفسیر دیدگاه‌های شفیعی کدکنی پرداخته است.

«اندیشه‌های وجودی در سروده‌های شفیعی کدکنی و ادونیس» (۱۳۹۴) نوشته اکبر شامیان سارو کلاپی و فاطمه ثمین وحدانی؛ نویسندگان ضمن آوردن مقدمه‌ای درباب آگرستانسیالیسم به‌شکلی تطبیقی پاره‌ای از اندیشه‌های وجودی را در شعر این دو شاعر بازکاویده‌اند. در پاره‌ای از آثار نیز تأثیر شفیعی از آگرستانسیالیسم به‌شکلی گذرا، اشاراتی شده است. با توجه به گستردگی نمود افکار فلسفی و به‌خصوص فلسفه وجودی در شعر شفیعی، مقالات یادشده تنها به ابعادی از این نمود و ظهور پرداخته‌اند و بسیاری از اشعار که شاعر در آن به‌شکلی منسجم اندیشه فلسفی را طرح کرده و فکر فلسفی به شعر وحدت معنایی بخشیده، مورد غفلت واقع شده‌اند.

نمونه‌های بیشتری از تجلی آگرستانسیالیسم در شعر شفیعی کدکنی بود که در این دو مقاله به آن پرداخته نشده است. مقاله امن‌خانی بیشتر به مفهوم هستی و مرگ توجه داشته است و بیشتر به تحلیل این اندیشه در شعر «اضطراب ابراهیم» پرداخته است و در این شعر نیز بیشتر تأثیرپذیری شفیعی کدکنی را از اندیشه‌های وجودی کی‌یر که گارد تحلیل و بررسی می‌کند و موضوع «اضطراب» را در مرکز توجه قرار می‌دهد. نوشتار پیش رو می‌کوشد تا حضور و نمود افکار فلسفی شفیعی را در اشعار دیگرش و اندیشه‌های آگرستانسیالیستی که در این دو مقاله کمتر مورد توجه بوده‌اند، کاوش کند و جنبه نوآوری پژوهش حاضر نیز در این زمینه خواهد بود.

۱-۵. روش پژوهش و چارچوب نظری

مکتب فرانسه در ادبیات تطبیقی، بیشتر به ابعاد زبانی، فرهنگی و تاریخی محدود می‌شد و این عامل محدودیت و تنگنا در مطالعات بینامتنی بود و آن‌طور که زینی‌وند نیز بیان داشته: «شرط‌ها و محدودیت‌های خاص مکتب فرانسه که بر اختلاف زبانی و پیوند فرهنگی، تاریخی تأکید می‌نمود، سبب تنگنایی ادبیات در تاریخ ادبیات و انزوای دانش ادبیات تطبیقی در تعامل با دیگر معارف بشری شده بود. این بحران سبب شد که برخی از تطبیق‌گران آمریکایی، به‌ویژه رماک و ولک، علیه این محدودیت‌ها و تنگناها بخروشدند و خواهان نوعی انعطاف‌پذیری، تکثرگرایی و آزادی در قلمروهای پژوهش بشوند.» (زینی‌وند، ۱۳۹۲: ۲۴)

این عامل حوزه مطالعات ادبیات تطبیقی را گسترش داد و به فراسوی مطالعات ادبی کشاند؛ با نظر به اینکه مطالعات تطبیقی در ادبیات، محدود و محصور به حوزه‌های زبانی و ادبی نیست و «ادبیات تطبیقی، مطالعه ادبیات فراسوی مرزهای یک کشور خاص و مطالعه روابط میان ادبیات از یک سو و سایر قلمروهای دانش و معرفت مانند هنرها (فی‌المثل نقاشی، مجسمه‌سازی، معماری و موسیقی)، فلسفه، تاریخ، علوم اجتماعی (فی‌المثل: سیاست، اقتصاد، جامعه‌شناسی)، علوم دین و جز این‌ها از سوی دیگر است. به‌طور

خلاصه، ادبیات تطبیقی مقایسه یک ادبیات با یک یا چند ادبیات دیگر و مقایسه ادبیات با سایر قلمروهای بیان انسان است.» (علوی زاده، ۵۵؛ نقل از انوشیروانی، ۱۳۹۲: ۵)، مطالعات بین ادبیات و دیگر شاخه‌های علوم انسانی نیز جزو مطالعات تطبیقی قرار می‌گیرد. از این میان نزدیکی ادبیات و فلسفه بر کسی پوشیده نیست و این دو شاخه علم انسانی، ارتباط تنگاتنگی باهم دارند. بر این اساس، پژوهش حاضر در چارچوب مطالعات تطبیقی بینارشته‌ای می‌گنجد و روابط بین ادبیات و فلسفه را بررسی می‌کند و بازتاب فلسفه اگزیستانسیالیسم و مبانی تفکر وجودی را در شعر شفيعی کدکنی با روشی توصیفی - تحلیلی، پی می‌گیرد.

۲. پردازش تحلیلی موضوع

شفيعی کدکنی همان‌طور که در نقطه‌نظرهای خود راجع به شعر و در نقد شعر ابراز داشته، حامی سرسخت وجود معنا و تفکر در شعر است؛ چه این اندیشه، اندیشه‌ای سیاسی و اجتماعی باشد که به واسطه نمادهای هنری در شعر وی به آن پرداخته شده یا تفکری فلسفی و انسانی باشد. او شعری را که در آن اندیشه و تفکری تبلیغ نشود، سست و بی‌مایه می‌داند و با اعتقاد به این اصل است که اندیشه‌های فلسفی و انسانی در لابه‌لای اشعار وی همچون خورشیدی از پس ابر و اژگان چهره می‌نماید. او در مقاله «شعر جدولی (آسیب‌شناسی نسل خردگريز)» (شفيعی کدکنی، ۱۳۷۷: ۴۶-۵۹) به شکلی مبسوط به آسیب‌های هنر بی‌محتوا، پرداخته است و نسل جوان را به خلق آثاری اندیشه‌گرا و معناگرا ترغیب کرده است. او در انتقاد از برخی شاعران روزنامه‌ای روزگار خود، بر این است که این گروه مایه انحطاط شعر فارسی شده‌اند و سخنانشان، سخنانی بی‌معنا و بدون تفکر و اندیشه است و گوش زمانه را از مزخرف «جیغ بنفش» - گرایش به لفظ‌پردازی مفرط در شعر - آکنده‌اند:

نه رقص واژه‌ها نه سماع خوش حروف نه پیچ و تاب معنی، بر لفظ چون سمند
جیغ بنفش آمد و گوش زمانه را آکند از مزخرف و آزرده زین گزند

(شفيعی کدکنی، ۱۳۸۷: ۲۸)

تحت تأثیر همین تفکر است که در شعر خود درمورد این شاعران روزنامه‌ای می‌سراید:

سخت است در این زمانه شاعر بودن در حافظه زمانه شاعر بودن
بر صفحه روزنامه سهل است اما باد و خط کودکانه شاعر بودن

(همان، ۱۳۹۲: ۲۲)

شعری که خالی از تفکر و معنایی باشد پیش از خداوند خویش مرده و در حافظه زمانه، اثری از آن برجای نمی‌ماند. اگر روح حیات و زندگی در شعر باشد، دل‌ها را تسخیر می‌کند و بقا و جاودانگی می‌یابد.

آمیزش شعر با نیازهای ذهنی و فلسفی و اجتماعی بشر عامل بقای آن است: «یکی ژرف آینه بی‌کران/ که بیند جهان خویشتن را در آن.../ سرودی که آینه زندگیست/ هماره رهش رو در آیندگیست/ نه آن یاوه کز سست پیوند خویش/ بمرده ست پیش از خداوند خویش.» (همان، ۱۳۸۵: ۳۷۸)

همین عامل، شاعر را به سوی معناگرایی و تفکرات فلسفی سوق می‌دهد و در کنار محتوا و موضوع غالب اجتماعی در شعر او، پاره‌ای از اشعار نیز به واسطه افکار فلسفی و به ویژه بازتاب افکار و اندیشه‌های فلسفه وجودی در آن، جلب توجه می‌کند و همچون آینه‌ای ژرف بی‌کران، محتوایی عمیق و انسانی را در خود می‌نمایاند.

۲-۱. اومانیسیم (انسان‌گرایی)

در شعر «دود» از شفیعی کدکنی، می‌توان تأثیراتی از مکتب اومانیسیم و انسان‌گرایی را دید. اومانیسیم «جنبشی فلسفی و ادبی است که در نیمه دوم قرن چهاردهم، از ایتالیا آغاز گردید و به کشورهای دیگر اروپایی کشانیده شد. این جنبش یکی از عوامل فرهنگ جدید را تشکیل می‌دهد. همچنین اومانیسیم فلسفه‌ای است که ارزش یا مقام انسان را ارج می‌نهد و او را میزان همه چیز قرار می‌دهد به بیانی دیگر سرشت انسانی و علائق و طبیعت آدمی را به عنوان موضوع می‌گیرد» (ادواردز، ۱۹۶۷: ۷۰)

شفیعی در این شعر، مقام انسان را ارج می‌نهد و بدون وجود انسان، جهان و هستی را بی‌معنا می‌یابد و همچون اومانیسیم که در آن انسان معیار همه چیز است (ابراهیمیان، ۱۳۸۱: ۹۸) انسان را برگزیده و معیار و میزان همه چیز می‌داند. انسان از منظر اومانیسیت‌ها، در مقایسه با سایر موجودات مقام و جایگاهی والا دارد که در این شعر به آن اشاره شده است و در کلیت خود «در نگرش هستی‌شناسیک م. سرشک، هستی‌کلیتی است که اجزای آن هر کدام متکی به دیگری و در درون دیگری است. جهان منظومه‌ای است تودرتو و سیال، با اجزایی به هم پیوسته و هسته معنابخش این منظومه، همانا انسان است» (عباسی، ۱۳۷۸: ۲۵۷). در ساختار این شعر نیز که فتوحی این ساختار را «ساخت غنچه‌ای» (فتوحی، ۱۳۷۷: ۲۲) می‌نامد، مرکزیت و هسته، انسان است.

«کومه خردی در دل بیشه/ بیشه درون سبز جزیره/ سبز جزیره در دل دریا/ دودی از بام کومه بر شده آنجا/ روزی اگر زین میانه دود نباشد/ وای به کومه/ وای به بیشه وای به دریا.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۵: ۴۵۳-۴۵۴)

در شعر دیگری نیز شاعر تأکید به اومانیسیم دارد و بر این است که همه چیز از انسان آغاز می‌شود:

«می رود این جوی جوی جاری جویان/ سوی ابد از ازل شتاب نهانش/ گر پر کاه وجود ما ننشستی/ بر سر این آب/ هیچ کس آگه نمی شد از جریانش؟» (همان: ۴۵۵)

فتوحی در این مورد می نویسد: «در نظرگاه شاعر ما، هستی بدون وجود آدمی معنا نمی یابد؛ هستی چونان جوی زلالی، از ازل تا ابد جاری است و تنها پر کاه وجود آدمی است که بر سر این آب زلال می نشیند و حرکت و سریان جهان را نشان می دهد.» (فتوحی، ۱۳۷۷: ۲۱)

گرایش های اومانیستی شاعر سبب گرایش او به شعر متعهد شده است و همچنین در بسیاری موارد سبب تغییر در کارکرد اسطوره ها شده است که در مقاله «نگاهی به تغییر کارکرد و ساختار برخی از اساطیر در اشعار م. سرشک (بنا بر تفکر اومانیستی شاعر)» به شکلی مبسوط به آن پرداخته شده است.

۲-۲. وجود فی نفسه و وجود لئفسه

سارتر به سه نحو وجود قائل است: «وجود فی نفسه، وجود لئفسه، وجود لغيره. اشیاء و موجودات غیر از انسان و موجودات فی نفسه هستند، اما انسان از آن جهت که می تواند فراتر از وجود فی نفسه برود، لئفسه است.» (مصلح، ۱۳۸۷: ۱۷۶-۱۷۷). انسان در داشتن وجود «لئفسه» یا «برای خویشتن» فرد است و تنها اوست که از میان موجودات این وجود را دارد. انسان است که می تواند به موجود «فی نفسه» یا «در خویشتن» معنا دهد؛ موجود فی نفسه، صرفاً هست و انسان در صدد معنادهی به آن است. تنها انسان است که بر حسب اختیار و آزادی خود، خود را می آفریند. هایدگر نیز در مورد این نوع هستی انسان می نویسد: «تنها انسان است که میان تمامی هستی مندها می تواند از معنای هستی پرسش کند و همچنین با هستی مواجه شود.» (کمالی، ۱۳۹۰: ۲۲)

شفيعی در شعر زیر به این ویژگی وجودی انسان و سایر هستندگان، اشاره دارد: «گشوده چتر بر آفاق، ارغوان جوان/ نظاره می طلبد/ با تمام تاب و توان/ نه رهگذار و نه یاری/ که بنگرد او را/ کنار پنجره در زیر ابرهای روان/ اگر نگاه من/ اینجا/ نثار او نشود/ تباه می شودش جلوه های جان جوان.» (شفيعی کدکنی، ۱۳۸۷: ۹)

گل ارغوان، وجودی لئفسه دارد؛ و تنها نظاره انسان به عنوان موجودی فی نفسه می تواند به آن معنا ببخشد. ارغوان در حالت امکان قرار دارد و انسان با توجه خود، او را از پوچی می رهاند؛ از دیدگاه اگزیستانسیالیست ها «تمام امور تا قبل از التفات انسان در حالت امکان به سر می برند؛ زیرا هستی و نیستی آن ها در حالت تساوی است و این انسان است که با توجه خود، امور را از حالت پوچی امکان بیرون می آورد و آن ها را هستی می بخشد. این امر در فلسفه اگزیستانسیالیسم را می توان وجود حیث التفاتی نامید.» (روزبه و دانیاری، ۱۳۹۶: ۱۰۴)

در شعر زیر نیز شفیعی به وجود فی‌نفسه نسیم و ساقه‌های اطلسی و برگ‌های خفته اشاره دارد؛ موجوداتی که «وجود فی‌نفسه» دارند، آزاد نیستند و از هستی‌شان خبر ندارند و ماهیت دارند؛ ولی انسان آزاد است و ماهیت خود را خود می‌سازد؛ این آزادی و حق انتخاب، مسئولیتی را در پی دارد و مسئولیت، همواره دلهره و اضطرابی را بر وجود بشر مستولی می‌کند؛ شاعر برای گریز از این دلهره و اضطراب، برای لحظه‌ای آرزو می‌کند که کاش چون نسیم بود و لحظه‌ای از بار و هراس «وجود لِنفسه» رها می‌شد: «از کنار ساقه‌های اطلسی/ عبور می‌کند/ در عبور خویش/ برگ‌های خفته را/ غرق شادی و نشاط و شور می‌کند/ کاش مثل این نسیم/ من هم ای یگانه یار و یادگار/ از حضور خویش در جهان/ بهره‌ای نسیم گونه داشتم/ نبض لحظه را/ - یک تپش فزون‌تر از روایتی که هست -/ در عبور خویش/ می‌گذشتم و به جای می‌گذاشتم.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۷: ۸)

در شعر «ماه زنگاری» نیز شاعر به «وجود لِنفسه» انسان و «برون شدگی» او اشاره دارد؛ «انسان آن هستنده‌ای است که بیرون خویش می‌ایستد و رو به سوی آنجا دارد. رابطه انسان با وجود، همین از خود بیرون شدن است» (هایدگر^۱، ۱۹۸۸: ۶۷). انسان قدرت برون شدن و گزینش و اراده فعال دارد که تنها مختص اوست. این برون شدگی و حق انتخاب، بی‌قراری را برای او به ارمغان آورده است: «درخت‌های سپیدار و ماه زنگاری/ طلسم وحشت من در حصار بیداری/ ز کهکشان تا کاه/ ز ماهیان تا ماه/ به هر کرا نگرم در سواد منظر خویش/ جهان به جامه خویش است و هم به بستر خویش/ درین میانه منم/ که بی‌قرارم و بیرون ز خویشتم/ طلسم وحشت من در حصار بیداری/ درخت‌های سپیدار و ماه زنگاری.» (همان، ۱۳۸۵: ۲۵۳)

۲-۳. انسان و آزادی

در فلسفه وجودی، آزادی، عنصر محرک زندگی انسان و درحقیقت پیش‌زمینه تحقق انسان به شمار می‌آید. سارتر، «انسان را محکوم به آزادی می‌داند» (سارتر، ۱۳۹۱: ۴۰)، انسان با آزادی، معنا می‌یابد و انسان، خود آزادی است. آزادی تا آن حد مهم است که از نظر یاسپرس «اگزستنس^۲ می‌تواند جایگزین آزادی شود» (یاسپرس، ۱۳۹۰: ۲۲۳) هایدگر در تعریف موجودات غیر از انسان که نه فعلیت است و نه ابژه‌ای طبیعی (احمدی، ۱۳۸۱: ۵۵۵) از «هستی^۳» استفاده می‌کند و «وجود» را تنها درمورد انسان به کار می‌برد. سایر هستندگان، فقط هستند و تنها انسان است که وجود دارد و وجود او نتیجه انتخاب و انتخاب، نتیجه آزادی است. شفیعی کدکنی در شعر زیر تحقق انسان و وجود انسان را به آزادی گره می‌زند؛ ابر، گل و آتش و...

1. Heidegger
2. Existence
3. Bing

ماهیت‌هایی از پیش تعریف شده دارند و تنها انسان آزاد است و تا پایان نیز در مسیر پویه به سوی آزادی است.

چنان که ابر گره خورده با گریستش چنان که گل همه عمرش مسخر شادی است
چنان که هستی آتش اسیر سوختن است تمام پویه انسان به سوی آزادی ست

(شفيعی کدکنی، ۱۳۸۵: ۴۲۳)

در شعر «غزل برای آفتابگردان» نیز شاعر مقصد و مقصود بشر را رهایی و آزادی می‌داند و تحقق خود را در تلاش و گام نهادن در مسیر رهایی و آزادی می‌داند؛ او بدین شکل بر آزاد بودن انسان، تأکید می‌کند: «... تو همه در این تکاپو/ که حضور زندگی نیست/ به غیر آرزوها/ و به راه آرزوها/ همه عمر/ جست و جوها/ من و بویه رهایی/ و گرم به نوبت عمر/ رهیدنی نباشد/ تو و جست و جو/ و گر چند رسیدنی نباشد.» (همان: ۲۰۵)

۲-۴. انسان و شدن (تقدم وجود بر ماهیت)

یکی از اصلی‌ترین مبانی اگزیستانسیالیسم «تقدم وجود بر ماهیت» است و «تقدم وجود بر ماهیت، آزادی انتخاب، تفرّد انسان، گزاف بودن جهان، وانهادگی، اضطراب، مسئولیت و موقعیت‌های مرزی مبانی اصلی فلسفه اگزیستانسیالیسم است» (ملکیان، ۱۳۷۳، ج ۴: ۲۳-۳۰). از منظر اگزیستانسیالیسم، انسان همواره در حال شدن است؛ انسان فعلیت، نیست بلکه یک مجموعه امکان است و باید خودش را بسازد و این ساختن، پایانی ندارد؛ از نظر هایدگر: «انسان (دازاین) فعلیت نیست، بلکه همواره در حال شکل گرفتن است و هیچ شکل، شکل نهایی به حساب نمی‌آید. او همواره خودش را طراحی می‌کند. هرگز به آخر نمی‌رسد و همواره توانمند است. نادرست است که او را تا حد یک ابژه طبیعی فرو کاهیم؛ زیرا «امکان» در مورد انسان، بارها مهم‌تر از فعلیت است» (احمدی، ۱۳۸۱: ۵۵۵) حتی در فلسفه اگزیستانس، وجود داشتن در گرو تغییر است و «وجود داشتن به معنای تعالی دائمی یعنی گذر از وضع موجود می‌باشد.» (نوالی، ۱۳۸۶: ۱۷)

در فلسفه وجودی، وجود همواره در حال دگرگونی است و «سورن که یر کگار و کارل یاسپرس وجود انسان را در حالت صیوروت و دگرگونی دائم از حالتی به حالت دیگر می‌دانند و عقیده دارند که وجود در برابر استعلا، قرار دارد و با خود به سوی آینده تعالی می‌یابد» (حسینی، ۱۳۹۱: ۹۶۷)

شفيعی نیز در شعر «در تقاطع دو نیستی» با یاری جستن از تصویری زیبا و هنری، مفهوم «شدن» و صیوروت و دگرگونی لحظه به لحظه آدمی را بسط و گسترش داده است؛ آن‌چنان که رودبار با گذر از کنار شاعر، تصویر و سایه شاعر را با خود می‌برد، در درون شاعر نیز شطی است که ذات او و ذرات وجود او را شسته و

با خود می‌برد و دائم تغییر و صیرورت در او پدید می‌آورد؛ گریز از این «شدن» و بازداشتن خود از این شدن و صیرورت، امری ناممکن است؛ زیرا منطبق با دیدگاه اگزیستانسیالیسم: «انسان جز وجود هیچ نیست و همین وجود انسان، در طول عالم ممکنات، ماهیت آدمی را می‌سازد و می‌پرورد» (جمال‌پور، ۱۳۷۱: ۷۱).

آسمان و سایه‌ام را می‌برد در خویش / رودباری کز کنار من گذر دارد چنین بی‌تاب / وان دگر شطی که در اعماق من جاریست / می‌برد ذات مرا و جمله ذرات مرا (مثل نمک در آب) / می‌توانم با دو گام این سوی تر هشتن / بازدارم سایه‌ام را از شدن، در رود / لیک ذاتم را - که شطی از درون می‌ساید و حل می‌کند / (مثل نمک در آب) / کی توانم بازدارم از شدن / ای لحظه‌ها بدرود (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۵: ۴۲۵)

۲-۵. انسان و وانهادگی

از منظر فلسفه اگزیستانسیالیسم، انسان «وانهاد» است؛ «زیرا نه در خود و نه بیرون از خود امکان اتکالیابی باید گفت که بشر از همان گام اول برای کارهای خود عذری نمی‌یابد، وسیله‌ای نمی‌یابد تا مسئولیت وجود خود را بر آن بار کند» (سارتر، ۱۳۹۱: ۴۰). او به درون جهانی پوچ و گزاف پرتاب شده است. او تنهاست و در این تنهایی رها شده است؛ او مسئول ساختن خود و ماهیت خود است. هر انسانی باید به تنهایی راه زندگی خود را انتخاب کند و آن چنان که سارتر گفته است: «وانهادگی متضمن این معنی نیز هست که ما خود شخصاً هستی خود را انتخاب می‌کنیم» (همان: ۴۷). او معتقد است: «ما تنهایم بدون دستاویزی که عذرخواه ما باشد.» (همان: ۴۰).

این تنهایی و وانهادگی، سبب ترس و دلهره است و آن چنان که گفته‌اند: «اضطراب، سرگیجه آزادی است.» (کلنبرگ، ۱۳۸۴: ۳۱). ترک شدگی و وانهادگی «نشان دادن الزام و اجباری است که انسان در برابر آن باید تصمیم بگیرد و کیفیت هستی خود را در جهان انتخاب نموده و ماهیت خود را بسازد.» (نوالی، ۱۳۸۶: ۳۲۸)

شفیعی در شعر «سقوط» به زیبایی این وانهادگی را به تصویر کشیده است: «بسان یکی صخره از آسمان / رها گشته‌ام در نشیب زمان / نگه می‌کنم پیش پایم تهی است / همه فرصتم روی در کوتاهی است / ندارم کنون چاره جز اینکه من / ز من دست در دامن خویشتن.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۲: ۱۷ و ۱۸)

او خود را به صخره‌ای مانند می‌کند که در حالت پرتاب‌شدگی قرار دارد و رها شده است، بدون دستاویز و عدم امکان اتکالی، به خود «وانهاد» شده است. او چاره‌ای جز این ندارد که دست در دامن خویش زند و خود ماهیت خود را بسازد و مسئولیت سرنوشت خود را برعهده گیرد. تصویر وانهادگی و عدم وجود اتکا و تهی‌بودن پیش پا، حس دلهره و اضطراب را که رهاورد «وانهادگی» است، به زیبایی تداعی

می‌کند. این دلهره و اضطراب که رهاورد آزادی و وانهادگی است از منظر اگزیستانسیالیست‌ها، انسان را در طول حیات به خود مشغول داشته و بازندگی او در آمیخته است و انسان، لحظه‌ای از آن رهایی نمی‌یابد؛ موضوعی که شفیعی در شعر زیر، با بیانی هنری و شاعرانه به آن پرداخته است: «چون ریگ روان / سراسر عمر / در تابه اضطراب بودیم / سودازده‌ای سراب زادی / آسایشی ار به خواب دیدیم / یک لحظه درنگ بود و / آن‌هم / در سایه چتر گردبادی.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۵: ۳۵۷)

در این شعر نیز شفیعی کدکنی به «وانهادگی» آدمی و تلاش او برای ساختن خود و حس مسئولیت در این مورد، اشاره می‌کند و در بدون تکیه گاه‌بودن، آدمی را به ریگ روان مانند می‌کند همان‌طور که در شعر قبلی در این بی‌تکیه‌گاهی به «صخره‌ای رها گشته از آسمان» مانند کرده بود.

۲-۶. تأکید بر انتخاب و اختیار

فلسفه اگزیستانسیالیسم معتقد به آزادی بشر بوده و درست در نقطه مقابل جبرگرایی قرار می‌گیرد. سخن معروف سارتر در این مورد: «بشر محکوم به آزادی است» (سارتر، ۱۳۹۱: ۴۰) تأکید بر این نکته دارد. انسان، تنها موجودی است که خود، ماهیت خود را می‌سازد با قدرت انتخاب و اختیار خود. در فلسفه جبرگرایی، انسان دارای سرنوشتی محتوم و از پیش تعیین شده است و قدرت انتخاب ندارد؛ اما اگزیستانسیالیسم، حق آزادی را برای انسان به ارمغان می‌آورد؛ انسان حاکم سرنوشت می‌شود نه محکوم آن و در دوراهی‌ها و موقعیت‌های متفاوت زندگی، خود تصمیم می‌گیرد که چه راهی را انتخاب کند و مسئولیت این انتخاب را نیز خود بر دوش می‌کشد. از دید فلاسفه وجودی، انسان موجودی دست‌بسته نیست؛ بلکه انتخاب‌گر است. شفیعی کدکنی در اشعار متفاوتی بر این باور که انسان موجودی آزاد و انتخاب‌گر است، تأکید می‌کند. در غزل «غزلی در مایه شور و شکفتن» سراسر غزل تداعی گر حق انتخاب و اختیار آدمی و توان او برای تغییر شرایط موجود است. غزل با این مطلع شروع می‌شود:

نفسم گرفت از این شب در این حصار بشکن در این حصار جادویی روزگار بشکن

(شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۴۳۴)

شاعر در میانه غزل با تضمین مصرعی از «سعدی» و تعریضی به جبرگرایی حاکم در ساختار غزل او، بر حق انتخاب و آزادی انسان در تعیین سرنوشت خود، تأکید می‌ورزد و تغییر شرایط را در اختیار او می‌داند و این اندیشه والا را در بیتی چنین می‌سراید:

سر آن ندارد امشب که بر آید آفتابی؟ تو خود آفتاب خود باش و طلسم کار بشکن

(همان: ۴۳۵)

شاعر در شعر «طلسم» نیز بر آزادی و حق انتخاب و اختیار آدمی تأکید می‌کند و او را تشویق به اقدام و عمل می‌کند؛ از دید او، انتظار و باورمندی به تقدیر، گره‌گشا نیست و آینده انسان به‌عنوان موجودی آزاد و مختار، به دست خود او ساخته می‌شود: «تو در این انتظار پوسیدی/ که کلید رهایی‌ات را، باد/ آرد و افکند به دامانت.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۵: ۳۴۱)

شفیعی نیز در این شعر همچون سارتر اعتقاد به این نکته دارد که «بشر باید شخصاً خود را باز یابد و یقین کند که هیچ چیز نمی‌تواند او را از خود رهایی دهد.» (سارتر، ۱۳۸۴: ۸۰) انتخاب عنوان «طلسم» برای این شعر و ذکر عبارت «طلسم کار» در غزل قبلی نیز آگاهانه است؛ گویا با آوردن این عبارت شاعر در پی آن است تا چنین القاء کند که باورمندی به تقدیر همچون طلسمی، روح انسان را تسخیر کرده و رهایی از آن را راه نجات آدمی می‌داند.

۷-۲. معنا و ارزش در زندگی

بی‌شک یکی از اساسی‌ترین پرسش‌هایی که هر انسان متفکر در زندگی روزمره‌اش با آن مواجه می‌شود این است که آیا زندگی ارزش زیستن دارد؟ چرا باید زندگی کرد؟ هر پرسش دیگری که پیرامون این سؤال مطرح شود، مبحثی تحت عنوان «معنای زندگی» را شکل می‌دهد. پس یافتن معنا برای زندگی و انتخاب هدفی متعالی برای آن به سبب اینکه انسان آزاد است، برعهده او است. یافتن معنا در زندگی، زندگی را از پوچی و تهی بودن می‌رهاند و در جمیع نحله‌های فکری، یافتن معنا برای زندگی، امری مطلوب و ارزشمند است. محمد تقی جعفری بر این باور است که «تنها در صورتی زندگی انسان‌ها با تمام ظرفیت شکوفا خواهد شد که آن‌ها معنای حیات را درک کرده باشند.» (جعفری، ۱۳۸۱: ۳۸۱)

از دیدگاه اگزیستانسیالیست‌ها، معنای زندگی چیزی از پیش تعیین شده نیست؛ معنا را خود انسان به زندگی می‌بخشد و ارزش‌ها را در زندگی، خود انسان می‌آفریند و با این ارزش‌ها، به زندگی خود معنا می‌بخشد. سارتر در توضیح اینکه بشر آفریننده ارزش‌هاست می‌گوید: «این مسئله دارای مفهومی جز این نیست که زندگی، مفهوم از پیش بوده‌ای ندارد. پیش از اینکه شما زندگی کنید زندگی به خودی خود هیچ است اما به‌عهده شماست که به زندگی معنایی ببخشید. ارزش، چیزی نیست جز معنایی که شما برای آن برمی‌گزینید.» (سارتر، ۱۳۹۱: ۷۶-۷۷).

برخی از متفکران وجودی بر این باورند که زندگی بدون معنا، ارزش زیستن ندارد و با وجود معناست که می‌توان هر شرایطی را تحمل کرد. فرانکلن به نقل از نیچه می‌گوید: «هر کسی که دلیلی برای زندگی کردن دارد می‌تواند تقریباً هر چیزی را تحمل کند. فرانکل معتقد بود فقط یک نیروی انگیزشی برای

انسان‌ها وجود دارد و آن معنی خواهی است». (هرگنهان، ۱۳۹۷: ۷۳۹)

در شعر: «روزگاری بود و می‌گفتم/ کاین زمین بی‌آسمان، آیا چه خواهد بود/ وین زمان، در زیر این هفت‌آسمان پرسم/ که زمین و آسمان بی‌آرمان آیا چه خواهد بود.» (شفيعی کدکنی، ۱۳۸۵: ۳۲۹)

شفيعی تأکید بر این نکته دارد که با گزینش آرمان و هدفی بر مبنای اصل «آزادی» به زندگی خود معنا بخشیده و به این شکل زندگی را از پوچی و بی‌معنایی رها کرده است. او با این حق انتخاب و اختیار خود و به سبب خودآگاهی بر ماهیت خود، تأثیر گذاشته و وجه‌ای مشخص و معین را تعیین کرده است و این عامل است که سبب شده او از ماهیت کلی و ذاتی که در امور انتزاعی با هم‌نوعان و هم‌جنسان خود در آن مشترک است، تفاوت پیدا کند. او زندگی بدون آرمان و هدف را پوچ و ناممکن می‌داند.

۲-۸. آگزیستانسیالیسم؛ تعهد و مسئولیت

آگزیستانسیالیسم بر این نکته تأکید دارد که انسان هم‌زمان با آزادی، مسئولیت نیز دارد و مسئولیت، به اندازه آزادی در این تفکر فلسفی مهم پنداشته می‌شود. از منظر اینان، وقتی که آزادیم متعهد نیز هستیم و «آزادی به انسان اختیار می‌دهد و این اختیار، او را در قبال دیگران، متعهد می‌کند» (مک کواری، ۱۳۷۷: ۵۳)

این مکتب فکری باور بر این دارد که آزادی آدمی بی‌قید و شرط نیست و انسان مسئول است و این مسئولیت، سبب دلهره و اضطراب و بی‌قراری است و این دلهره بهتر بودن، چگونه زیستن و مسائل مربوط به هستی است که مدام بار مسئولیتش را بیشتر می‌کند و این بار مسئولیت است که سبب می‌شود شاعر در طول عمر خود با اینکه آزاد است روی آسایش نبیند و دائم در تابه اضطراب باشد: «چون ریگ روان/ سراسر عمر/ در تابه اضطراب بودیم/ سودازده‌ای سراب زادی/ آسایشی ار به خواب دیدیم/ یک لحظه درنگ بود و آن‌هم/ در سایه چتر گردبادی.» (شفيعی کدکنی، ۱۳۸۵: ۳۵۷)

و قرار زندگی را در بی‌قراری ببیند: «گوید: قرار زندگی/ از بی‌قراری است/ چون بوسه‌ای و/ زمزمه‌ای و/ کبوتری.» (همان: ۴۶۵)

شاعر آگزیستانسیالیست همواره در تلاش و تکاپوست تا مسئولیت و تعهد اجتماعی خود را سرلوحه هنر خود قرار دهد؛ و آگزیستانسیالیست‌ها معتقد به تعهد در هنر و ادبیات‌اند. سارتر بر این بود که ادبیات باید متعهد باشد و فلین نیز بر این مهم تأکید کرده و بر این است که ادبیات باید از لحاظ سیاسی و اجتماعی متعهد باشد (فلین، ۱۳۹۱: ۲۹) کلام ادبی از منظر آگزیستانسیالیست‌ها، فقط زیبا نیست؛ ادبیات و هنر باید زبان گویای مشکلات اجتماع باشد؛ نقطه‌ای که شفيعی کدکنی در شعر زیر به آن اشاره می‌کند و ضمن یادکرد تعهد شاعران، هنر متعهد را می‌ستاید: «مثل مسیر مار که بر نرمه ریگ دشت/ طومار روزگار گشودست/ ای

شاعر از زمانه فراموش مکن که باز/ دوران دیگری شده آغاز/ دوران دیگری که نیاز قبیله را/ چونین به سحر و شعر فزوده ست/ بر برگ برگ دفتر ایام/ باید که جای جای تپش‌های قلب تو/ همواره نقش باشد و/ امروز/ چندین هزار نسترن سرخ/ در لحظه بلوغ و شکفتن/ پرپر شدند در نفس ازدها و/ تو/ خاموش ماندی و سرودی/ گفتن نداشت یا که شفتن/ آن حله بریشم تو نرم شد چنانک/ کرمی شدی میانه پيله/ طوفان وازدهای تو امروز/ گر خاک در دهان شیاطین نیفکند/ پس چیست شعر سحر قبیله؟» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۵: ۱۴۷-۱۴۸)

از منظر او شعر باید متصل به زندگی باشد و درد جامعه را بازگو کند و از این لحاظ است که شعرهای سپهری و قآنی را نمی‌پسندد و از آن انتقاد می‌کند. او «به شهادت همه دفترهای شعرش، در مقام شاعر متعهد و حساس نسبت به اوضاع اجتماعی، به جامعه و حال و روز مردم و شیفته حق و عدالت آن درون پیر، باغ و باران و اشراق را در خدمت تصویر و توصیف بیرونی ظلمانی گذاشته است تا شاید به نیروی آن، این بیرون را تغییر دهد و به هیئت و به جلوه و جمال درون درآورد. تحقق چنین آرزویی مشروط به حصول آزادی است و همه کوشش انسان، پیدا و ناپیدا رو به واقعیت دادن این آرزو دارد.» (عباسی، ۱۳۷۸: ۱۳۵)

از منظر او شعر جلوه گاه خشم فروخورده قوم و زبان گویای درد اجتماع است: «آی/ شاعر آن خشم فروخورده قومت را/ از نو بسرای» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۵: ۱۵۸).

از نگاه او شعر با زندگی و حیات پیوسته است و شعر شاعر نغمه گر روح جامعه‌اش؛ دردها و رنج‌های جامعه‌اش بوده و رسالتی اجتماعی را بر عهده دارد: «پس در کجاست شعر/ اگر نیست/ که زندگی است/ پس در کجاست شعر.» (همان: ۴۸۳)

از دید این شاعر متعهد، سرودی که آیینه زندگی است همواره رو در آیدگی دارد و ماندگار است: «سرودی که آیینه زندگیست/ همواره رهش رو در آیدگیست/ نه آن یاوه کز سست پیوند خویش/ برده‌ست پیش از خداوند خویش.» (همان: ۳۷۸)

در شعر «آرش» نیز اوج تعهد شاعر را می‌بینیم؛ او با تلمیحی به داستان آرش با سود جستن از ذهنیت تاریخی و اسطوره‌ای ایرانیان؛ تعهد خویش به جامعه‌اش را نیز زیبا و هنری، بازگو می‌کند:

آن روز که دل به شاعری خوش کردم با دشمن خلق بس کشاکش کردم
زین گونه تمام هستی خویش به شعر در واژه نهاده کار آرش کردم

(شفیعی کدکنی، ۱۳۹۲: ۴۸-۴۹)

۳. نتیجه گیری

فلسفه و ادبیات زادگان توأمان اند؛ در طول تاریخ همواره پیوندی استوار بین این دو شاخه علمی و هنری برقرار بوده است و همواره شعر در خدمت فلسفه و فلسفه در خدمت غنا و ژرفای اندیشگی شعر بوده است. این خط سیر، خطی ممتد و ادامه دار بوده و در دوره معاصر، ارتباط، هرچه ناگسستنی تر و نزدیک تر شده است؛ در اروپا، بسیاری از فیلسوفان معاصر همچون سارتر و... افکار فلسفی خود را در قالب آثار ادبی ارائه کرده اند و به همین شکل آثار بسیاری از شاعران و نویسندگان نیز با افکار فلسفی غنای اندیشگی یافته است. آگزیستانسیالیسم یا فلسفه وجودی، یکی از نحله های تنومند فلسفی در دوره معاصر است که ادبیات جهان را متأثر کرده است و رد پا و تأثیر این فلسفه را در ادبیات معاصر ایران نیز می توان دید. شفیعی کدکنی از جمله شاعران معناگرای ایرانی است که در شعر همواره بر اندیشه و معنا تأکید داشته و شعر بی معنا و خردگریز را نکوهیده است. اگرچه او شاعری سیاسی - اجتماعی است و غلبه در اشعار او با این گونه موضوعات است؛ ولی افکار فلسفی نیز در شعر او کم نیست و او در پاره ای از اشعار، سخن خود را به تفکرات فلسفی مزین می کند و فکر فلسفی را عامل و مایه وحدت و انسجام معنایی شعر خود قرار می دهد. به ویژه تأثیر از آگزیستانسیالیسم در شعر او نمود و ظهور دارد و شاعر در برخی از اشعار خود اندیشه های آگزیستانسیالیستی را وارد کرده و هدف از آن شعر، پرداختن به این فکر فلسفی بوده است و این اندیشه، مایه استحکام و انسجام معنایی شعرش گشته است. موضوعات فلسفی همچون اومانیسم و انسان گرایی، آزادی فلسفی، اختیار و انتخاب انسان، و نهادگی انسان، تقدم وجود بر ماهیت و... در شعر او انعکاس یافته و شعر او را از لحاظ اندیشگانی، غنا بخشیده است.

منابع

- ابراهیمیان، حسین (۱۳۸۱). *انسان شناسی، اسلام - آگزیستانسیالیسم - اومانیسم*. تهران: نشر نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی.
- احمدی، بابک (۱۳۸۱). *هایدگر و تاریخ نیستی*. تهران: نشر مرکز.
- ارسطو (۱۳۴۳). *فن شعر*. ترجمه عبدالحسین زرین کوب. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- انوشیروانی، علی رضا (۱۳۹۲). *مطالعات بینارشته ای ادبیات تطبیقی. ادبیات تطبیقی (فرهنگستان زبان و ادب فارسی)*، (۷)، ۳-۹.
- اونامونو، میگل. د (۱۳۹۴). *درد جاودانگی*. ترجمه بهاء الدین خرماهی. تهران: ناهید.
- جعفری، محمدتقی (۱۳۸۱). *امام حسین شهید فرهنگ، پیشرو انسانیت*. تهران: مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه

جعفری.

جمال‌پور، بهرام (۱۳۷۱). *انسان و هستی*. تهران: هما.

دیچز، دیوید (۱۳۷۳). *شیوه‌های نقد ادبی*. ترجمه غلامحسین یوسفی و محمدتقی صدقیانی. چاپ چهارم. تهران: علمی.

روزبه، محمدرضا و دانیاری، کیانوش (۱۳۹۶). *اگزستانسیالیسم شعری و نحوه تحقق آن با تمهیدات بیانی*. *کاوش‌نامه*، ۱۸ (۳۴)، ۹۵-۱۲۵.

زینی‌وند، تورج (۱۳۹۲). *ادبیات تطبیقی: از پژوهش‌های تاریخی-فرهنگی تا مطالعات میان‌رشته‌ای*. *فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای*، ۵ (۳)، ۳۵-۲۱.

سارتر، ژان پل (۱۳۹۱). *اگزستانسیالیسم و اصالت بشر*. ترجمه مصطفی رحیمی. تهران: نیلوفر.

سارتر، ژان پل (۱۳۸۴). *تهوع*. ترجمه امیرجلال‌الدین اعلم. چاپ هشتم. تهران: نیلوفر.

سید حسینی، رضا (۱۳۹۱). *مکتب‌های ادبی*. جلد ۲. چاپ شانزدهم. تهران: نگاه.

شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۹۲). *جهان در مقدم صبح بهاران (یک‌صد و یک شعر منتشر نشده از شفییعی کدکنی)*. *مجله بخارا*، ۱۵ (۹۸)، ۶-۵۹.

شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۶). *آیین‌های برای صداها*. چاپ اول. تهران: سخن.

شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۷). *شعر جدولی (آسیب‌شناسی نسل خردگریز)*. *مجله بخارا*، (۱)، ۵۹-۴۷.

شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۵). *هزاره دوم آهوی کوهی*. چاپ چهارم. تهران: علمی.

شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۷). *بهار کاغذین (پنجاه شعر چاپ نشده شفییعی کدکنی)*. *مجله بخارا*، (۶۸-۶۷)، ۷-۳۲.

عباسی، حبیب‌الله (۱۳۷۸). *سفرنامه باران*. تهران: روزگار.

فتوحی، محمود (۱۳۷۷). *هزاره دوم شعر فارسی*. *کتاب ماه ادبیات و فلسفه*، (۱۷)، ۲۰-۲۳.

فلین، توماس (۱۳۹۰). *اگزستانسیالیسم*. ترجمه حسین کیانی. تهران: بصیرت.

کلنبرگ، جیمز (۱۳۸۴). *کرکگور و نیچه*. ترجمه ابوتراب سهراب و الهام عطاردی. تهران: نگاه.

کمالی، سید مجید (۱۳۹۰). *پیوند پدیدارشناسی و هرمنوتیک در هستی‌شناسی هایدگر*. خوانشی از کتاب هستی و زمان هایدگر. *کتاب ماه فلسفه*، (۴۴)، ۱۶-۲۷.

کوندر، میلان (۱۳۸۵). *رمان، حافظه و فراموشی*. ترجمه خجسته کیهان. چاپ اول، تهران: علم.

مجتهدی، کریم (۱۳۸۷). *ملاحظات در رابطه احتمالی فلسفه و ادبیات*. *نشریه فرهنگ*، (۶۵)، ۹۹-۱۳۰.

مصلح، علی اصغر (۱۳۸۷). *فلسفه‌های اگزستانس*. چاپ دوم، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

مک کواری، جان (۱۳۷۷). *فلسفه وجودی*. ترجمه محمد سعید حنایی. تهران: هرمس.

- ملکیان، مصطفی (۱۳۷۳). *تاریخ فلسفه غرب*. جلد چهارم. قم: حوزه و دانشگاه.
- نوالی، محمود (۱۳۸۶). *فلسفه‌های اگزیستانس و اگزیستانسیالیسم تطبیقی*. تبریز: دانشگاه تبریز.
- وزیری، علینقی (۱۳۲۹). *زیبایی‌شناسی در هنر و طبیعت*. تهران: دانشگاه تهران.
- هرگنهان، بی.آر (۱۳۹۷). *درآمدی بر تاریخ روان‌شناسی*. ترجمه یحیی سید محمدی. تهران: ارسباران.
- یاسپرس، کارل (۱۳۹۰). *زندگی‌نامه فلسفی من*. ترجمه عزت‌الله فولادوند. تهران: هرمس.

References

- Abbasi, H. (1999). *Rain Travelogue*. Tehran: Roozgar (In Persian).
- Ahmadi, B. (2002). *Heidegger and the history of being*. Tehran: Markaz Publishing (In Persian).
- Anushiravani, A. (2013). Interdisciplinary Studies & Comparative Literature, *Journal of Comparative Literture*, 4 (1), 3-9 (In Persian).
- Aristotle (1964). *Poetics*. Translated by Abdul Hussein Zarrinkoob. Tehran: Book Translation and Publishing Company (In Persian).
- Daiches, D. (1994). *Critical approaches to literature*. Translated by Gholam Hossein Yousefi and Mohammad Taghi Sadghiani. Ch IV, Tehran: Elmi Publications (In Persian).
- Ebrahimian, H. (2002). *Anthropology, Islam-Existentialism-Humanism*. Tehran: Publication of the Representation of the Supreme Leader, Deputy for the Affairs of Professors and Islamic Education Courses (In Persian).
- Edwards P. (1967). *The Enceyclopedia of Philoshophy*. macmillan, iv, new york.
- Edwards, P. (1967). *The Enceyclopedia of Philoshophy*. macmillan, iv, new york.
- Flynn, Th. (2011). *Existentialism*. Translated by Hossein Kiani, Tehran: Basirat (In Persian).
- Fotuhi, M. (1998). The second millennium of Persian poetry. *Book of the Month of Literature and Philosophy*, 1998, (17), 20-23 (In Persian).
- Heidegger, M. (1988). *Being and Time*. translated John Macquarrie and Edward Robinson. Blackwell, Oxford.
- Heidegger, M. (1988). *Being and Time*. translated John Macquarrie and Edward Robinson. Blackwell, Oxford (In English).
- Hergenhan, B. R. (2018). *An Introduction to the History of Psychology*. Translated by Yahya Seyed Mohammadi, Tehran: Arasbaran (In Persian).
- Jafari, M. T. (2002). *Imam Hussein the Shahid of culcure and pioneer of humanity*. Tehran: Institute for Compiling and Publishing the Works of Allameh Jafari (In Persian).
- Jamalpour, B. (1992). *Man and being*. Tehran: Homa Publishing(In Persian).
- Jaspers, K. (2011). *Philosophische Autobiographie*. Translated by Ezatullah Fooladvand. Tehran: Hermes (In Persian).
- Kamali, S. M. (2011). The connection between phenomenology and hermeneutics in Heidegger ontology. A reading of Heidegger's book Existence and Time. *Book of the Month of Philosophy*, No. 44: 16-27 (In Persian).
- Kellenberger, J. (2005). *Kierkegard and Nietzshe faith and eternal acceptance*. Translated by Abu Trab Sohrab and Elham Atardi. Tehran: Negah (In Persian).

- Kundera, M. (2006). *Novel, memory and forgetfulness*. Translated khojaste keyhan. ed 1, Tehran: Elm Publishing (In Persian).
- Macquarrie, J. (1998). *Existentialism*. Translated by Mohammad Saeed Hanaei. Tehran: Hermes (In Persian).
- Malekian, M. (1994). *History of Western Philosophy*. Qom: Hozeh and University Publications (In Persian).
- Mosleh, A. A. (2008). *Philosophies of Existence*. 2edition, Tehran: Institute of Islamic Culture and Thought (In Persian).
- Mujtahedi, K. (2008). "Considerations on the Possible Relationship between Philosophy and Literature", *Farhang Magazine*, No. 65, 99-130 (In Persian).
- Nawali, M. (2007). *Philosophies of Existential and Comparative Existentialism*. Tabriz: Tabriz University (In Persian)
- Roozbeh, M. R. & Danyari, K. (2017). Existentialist philosophies pay special attention to literature. *Kavoshname journal*, Vol 18, N 34. 95-125 (In Persian).
- Sartre, J. P. (2005). *Nausea*. Translated by Amir Jalaluddin Alam. 8edition, Tehran: Niloufar.
- Sartre, J. P. (2012). *Existentialism Is a Humanism*. Translated by Mostafa Rahimi. Tehran: Niloufar (In Persian).
- Seyed Hosseini, R. (2012). *Literary schools*. 16edition, Tehran: Negah
- Shafiee Kadkani, M. R. (1997). *A Mirror for Sounds*. 1edition, Tehran: Sokhan (In Persian).
- Shafiee Kadkani, M. R. (1998) Table poetry (pathology of irrational generation). *Bukhara Magazine*, August 1998 - No. 1, 59-47 (In Persian).
- Shafiee Kadkani, M. R. (2008). Bahare kaghazin (fifty unpublished poems by Shafi'i-Kadkani). *Bukhara Magazine*, No. 68-67, March 2008, 7-32 (In Persian).
- Shafiee Kadkani, M. R. (2006). *Hezare dowome ahuye kuhi*. 4edition, Tehran: Elmi Publications (In Persian)
- Shafiee Kadkani, M. R. (2013). Jahan dar maghdame sobhe bharan (one hundred and one unpublished poems by Shafiee Kadkani). *Bukhara Magazine*, Fifteenth Year, No. 98, 6-59 (In Persian).
- Unamuno, Miguel.D (2015). *The Tragic Sense of Life in Men and Nations*. Translated by Bahauddin Khorramshahi. Tehran: Nahid (In Persian).
- Vaziri, A. (1950). *Aesthetics in art and nature*. Tehran: University of Tehran Press (In Persian).
- Zeynivand, T. (2013), Comparative literature: From Historical-cultural to Interdisciplinary Studies, *journal of interdisciplinary studies in the humanities*, Vol5, No3, 2013, 21-35 (In Persian).